

دزاشیب کینه توزی قاجارها را فراموش نکرده است

محلۀ دزاشیب روزگاری پر بود از باغ‌های سرسبز و مزارعی که انگار در افاق دور دست به کوه‌های سر به فلک کشیده شمال تهران می‌رسید. در میان باغ‌های قدیمی دزاشیب نام «باغ نظر» ماجرای متفاوت دارد که در ادامه به آن می‌پردازیم. از دوران رونق باغ‌های دزاشیب و زمین‌های کشاورزی که ساکنان دزاشیب با آن روزگار می‌گذرانند، بیش از چند دهه گذشته و اکنون دزاشیب هم مثل دیگر محله‌های شمال شهر، سر و شکل روستایی خود را از دست داده است. هر چند با توسعه ساخت‌وسازها در شمیران، بسیاری از باغ‌ها و چنارهای تنومند دزاشیب جای خود را به آپارتمان‌ها و برج‌ها داده‌اند، هنوز هم درختان کهنسال در دل کوچه‌های تودرتوی این محله، یادآور خاطره روزگار گذشته این آبادی باصفاست. هر کدام از باغ‌های دزاشیب برای خود قصه و ماجرای داشتند. اکنون اگر سراغ قدیمی‌های محله بروید، چنارها و درختان میوه پشت حصارهای باقی‌مانده از آن دوران را نشان می‌دهند و خاطره آن باغ‌بندان و ساکنانش را برای شما تعریف می‌کنند. در میان خاطرات و قصه‌های باغ‌های دزاشیب قصه «باغ نظر» داستان منحصر بفردی است که هنوز هم سینه به سینه میان اهالی دزاشیب نقل می‌شود. ماجرا به دوران قاجار و حکومت فتحعلی‌شاه برمی‌گردد. شاه قاجار که به برادرش حسینقلی خان غضب کرده بود، تصمیم گرفت او را به نقطه‌ای دور از دار الخلافه تبعید کند. در نهایت، فتحعلی‌شاه در جست‌وجوی تبعیدگاه برای برادرش، به باغی در شمال تهران افتاد. او حسینقلی خان را به یکی از باغ‌های آبادی دزاشیب شمیران تبعید کرد. اما ظاهر رابطه برادرش و برادرش را پس از تبعید به باغی در دزاشیب، در حمام قدیمی این آبادی کور کرد. این ماجرا آنقدر میان اهالی دزاشیب که روستایی کوچک در شمیران بود، پیچید که آنها باغ تبعیدگاه حسینقلی خان را «باغ نظر» نامیدند، نامی که به ماجرای رابطه شاه قاجار و برادرش و نیز کور کردن چشم‌های حسینقلی خان در حمام آبادی دزاشیب اشاره دارد. اگرچه دیگر نشانی از این باغ در دزاشیب باقی نمانده، با این حال، نام باغ نظر هنوز یکی از روایت‌هایی است که موسفیدان محله دزاشیب در دورهمی‌ها برای جوانان تعریف می‌کنند.



قصه‌های طهران ایوبدر جهل امیرآینی، روزنامه‌نگار

چگونه چنارهای پاچنار غیب شدند

پاچنار از محله‌های قدیمی تهران است که بازاری هم به همین اسم در پایتخت شکل گرفته و در آن لوازم مختلفی مثل ابزار دوخت کیف و کفش خرید و فروش می‌شود. برای اطلاع از نحوه نامگذاری این بخش از تهران، سسری به این محله زده‌ایم. یکی از ساکنان قدیمی محله پاچنار، علت نامگذاری این بخش از منطقه ۱۲ را وجود چند درخت چنار می‌داند و می‌گوید: «اصلاً ۵۰ چنار بزرگ ابتدای بازار چه وجود داشت و هر کسی می‌خواست نشانی اینجا را به آشنایانش بدهد، پای همان درخت‌های چنار قرار می‌گذاشت.» علی عبداللهی ادامه می‌دهد: «کم‌کم اینجا به پاچنار معروف شد. دو جوی آب هم کنار درخت‌ها روان بود و همیشه چند ساسلی زیر پای چنارها خنزر بنز می‌فروختند.» او ادامه می‌دهد: «چنارها در دو طرف کوچه جاری بودند که یکی از میدان ارگ و دیگری از باغ فخرالوله سرچشمه می‌رفتند. اهالی از همین نهرها برای نوشیدن و شست‌وشو استفاده و شیها راه آب را سمت آب‌انبارهای خود کج می‌کردند.» سعید خسروی هم با بیان اینکه اینجا محله‌ای تقریباً مرفه‌نشین بود، می‌گوید: «چنارها در همه ۵۰ خشک شدند چون آب نهرها به دلیل کم‌آبی به اینجا نمی‌رسید. از طرف دیگر، خیلی‌ها هم می‌گفتند مسیر آب‌های زیرزمینی برای خناری تونل‌های مترو تغییر کرد و سبب خشک شدن چنارها شد.» حال‌نیم قرن از خشک شدن و قطع چنارهای سر بازار می‌گذرد، اما هنوز محلی شناخته‌شده در بازار تهران و پایتخت به شمار می‌رود؛ بدون اینکه خیلی‌ها بایند علت نامگذاری آن چه بوده است.



چنارها قربانی ساخت‌وساز شدند
علیرضامانی، تهران‌شناس، درباره نحوه نامگذاری کوچه‌ها و معابر تهران در قدیم می‌گوید: «این نامگذاری‌ها بر اساس ویژگی‌های ظاهری کوچه‌ها بود و به گونه‌ای انتخاب می‌شد که افراد نا آشنا هم بتوانند از طریق نشانی داده‌شده، کوچه را پیدا کنند.» او درباره نامگذاری پاچنار می‌گوید: «دلیل نامگذاری کوچه پاچنار هم چنارهای تنومندی بود که در این کوچه وجود داشت.» این تهران‌شناس که از نزدیک این چنارها را دیده، ادامه می‌دهد: «من یکی از این چنارها را به خوبی به خاطر دارم. چند نفر باید دست به دست هم می‌دادند تا بتوانند درو تادور این درخت را در آغوش بگیرند.» زمانی درباره دلایل از بین رفتن چنارها در این محله می‌گوید: «چنارها به دلیل ساخت‌وسازهایی که در دوره پهلوی انجام شد، از بین رفتند. البته مشکلی که بیشتر چنارهای تهران را به سوی خشک شدن کشاد، این بود که مثلاً به دلیل حفاری‌ها و ساخت‌وسازهای دیگر، آب قنات‌ها را بستند و چنارها را بی‌آبی خشک شدند. نمونه‌ای از این چنارها در کاخ‌های مرمر و گلستان هم وجود داشت که از بین رفته‌اند.»

خیران خانواده‌ای را از آلودگی نجات دادند

گلپهار و دخترانش از آلودگی به آپارتمان رفتند

گزارش

رضا نیکنام
روزنامه‌نگار

وقتی رسیدیم داخل خرابه، کنار آلودگی، مادر حسابی ترسیده بود. چاقویش را گرفت جلوی صورتش و در حالی که شانه‌هایش می‌لرزید، سمت دخترانش رفت که بی‌صدا در گوشه‌ای کز کرده بودند. آن وسط خرابه، حال مادر بدتر از همه به نظر می‌رسید؛ انگار زبانش بند آمده بود و نمی‌توانست ترس درونی‌اش را پنهان کند. آن آن وقت‌ها بود که می‌گویند رنگ رخسار خیر می‌دهد؛ از سر درون.

صاحبخانه اسباب و اثاثه را بیرون گذاشت

مامان گلپهار دست دخترانش را متعجب می‌گیرد و زیر لب زمزمه می‌کند: «خدایا! دیگر خسته شده‌ام، به خاطر این بچه‌های معمو کم‌کم کن.» لایه شنیده‌اید که می‌گویند در همیشه روی یک پاشنه نمی‌چرخد. در کوه کوه می‌آید و غم از زمین و آسمان برایش می‌بارد. گلپهار به زحمت بغضش را فرومی‌خورد، به اسباب و اثاثیه کنج خرابه نگاه می‌اندازد و ماجرای پناه گرفتن در این آلودگی را روی دایره می‌ریزد. «تا چند ماه قبل در یک خانه اجاره‌ای در شش‌آباد زندگی می‌کردیم. پول پیش اینجا را خیران داده بودند، اما مخارج زندگی آنقدر بالا رفت که دیگر از پس اجاره‌خانه بر نمی‌آمدیم؛ برای همین پول پیش خانه کم‌کم از بین رفت تا اینکه یک روز دیدیم ته جیب‌مان خالی شده و برای همین آقای صاحبخانه اسباب و اثاثیه‌مان را بیرون گذاشت. آن موقع خجالت می‌کشیدیم بپاره به خیریه مراجعه کنیم و پناه‌چا را به این خرابه پناه آوریم. بعد از آن با کمک دخترانم با نخاله و ضایعات یک آلودگی در دست کردیم که حداقل از حمله سگ‌ها در امان باشیم.»

جوهر خودکار از سرما یخ می‌زند

یخ مجلس را می‌شکنم و از دخترها می‌پرسم: «درس می‌خوانید؟» دختر بزرگ تر همانطور که گوشه روسری‌اش را



دور انگشتان کوچکش می‌پیچد، می‌گوید: «من کلاس یازدهم هستم و خواهر کوچک‌ترم دهم.» چشمان پر از تعجبم را جمع‌وجور می‌کنم و جوشش را با سوالی به خودش برمی‌گردانم: «چطور مدرسه می‌روید، مگر توری این آلودگی سرد و خاموش می‌تواند درس بخواند؟» نفشش را رحس می‌کند و می‌گوید: «خیلی سخت درس و تکلیف مدرسه را انجام می‌دهیم. گاهی سرمای هوا آنقدر زیاد است که جوهر خودکار یخ می‌زند و روی کاغذ نمی‌نویسد!» مادر، حرف دخترش را قطع می‌کند: «خب، به دلیل مشکلی که داشتیم، نمی‌توانستیم امداد امام‌خمینی (ره) یک واحد آپارتمان مسکونی مناسب و رایگان برای این خانواده تأمین کردند که تا زمانی که لازم است با خیال راحت در آن زندگی کنند و نگران اجاره‌بها نباشند.

با فاش شدن ماجرا، ناگهان چهره مادر و بچه‌هایش در این بیابان بی‌آب و علف، گل می‌اندازد. مادر حس خوبی دارد؛ انگار واقعا خدا صدایشان را شنیده، حتی خیلی زودتر از آن چیزی که فکرش را بکنند. گلپهار لبخند می‌زند و می‌گوید: «بیخوشید، اینجا هیچ وسیله‌ای برای پذیرایی نداریم.» اسباب و اثاثیه این خانواده توسط کارگران شهرداری منطقه ۱۸ و با خودرو از خرابه‌ای که در محدوده شادآباد منطقه ۱۸ قرار دارد به آپارتمان مورد نظر منتقل و با یوی خیر و نیک‌اندیش تهرانی که با کمیته امداد همکاری تنگاتنگی دارد، متعهد می‌شود که این زن و دخترانش بدون نگرانی در خانه جدیدشان زندگی کنند.

می‌خواهم دکتر مغز و اعصاب شوم

سوال می‌کنم دوست دارید در آینده چه کاره شوید؟ خواهر کوچک‌تر سکتوش را می‌شکند: «دوست دارم دکتر مغز و اعصاب شوم!» می‌پرسم: «چرا دکتر مغز و اعصاب؟» بلافاصله می‌گوید: «می‌خواهم پدرم را رایگان معالجه کنم. تا وقتی به خانه برگشت دیگری بی‌خودی سر ما مردم داد و فریاد نکند و با ما آرام و مهربان باشد؛ مثل محبت همه پدرها برای دختران‌شان.» گلپهار، دعا می‌کند که دخترش به آرزویش برسد: «چون پدرش این اواخر خیلی عصبانی می‌شد، فکر می‌کند پدرش مریض است و مشککش ناراحتی اعصاب و روان است؛ دخترم می‌داند وضعیت مالی ما چگونه



روایتی خواندنی از روزهای جنگ، ازدواج و همه‌گیری کرونا

پرستار عملیات بیت‌المقدس در صف اول اردوی جهادی

گزارش

زهرا بلندی
روزنامه‌نگار

در هشت‌نه‌سالگی، وقتی بچه‌های هم‌سن و سالش دنبال خاله‌بازی بودند، او به پرستار محل معروف بود. دلش پر می‌کشید برای کمک به بی‌روز دوپاره‌ی یوار خانه‌شان و برای دستگیری از همسایه‌های ساخورده و ناتوان آب دستش بود زمین می‌گذاشت. این خصوصیات حالا هم در ظاهر و باطن زندگی‌اش خودنمایی می‌کند. خیلی کم‌سن و سال بود که پرستاری شد عادتش، بدون اینکه کسی ترغیبش کند، خودخواسته از خرید مایحتاج تا انجام امور روزانه سالمندان محله را به عهده می‌گرفت. هر وقت می‌فهمید کسی بیمار شده هر کاری که از دستش بر می‌آید او انجام می‌داد.

پرستار مجروحان عملیات بیت‌المقدس

سال‌های کودکی و نوجوانی «فرخنده شمس» در شهرستان مراغه اینگونه گذشت و تجربه زندگی به این سبک و سیاق در گذر زمان باعث شد برود سراغ اصلش؛ تبدیل شدن به یک پرستار واقعی. خانواده او سال ۵۵ به محله گلبرگ منطقه تهران کوچ کردند و او خود را برای ورود به دانشگاه و خواندن درس پرستاری آماده کرد

وقتی می‌خواست راهی خط مقدم شوم

فرخنده هجده‌نوزده‌ساله آن روزگار، هنوز ابتدای راه بود و تا پرستار واقعی شدن فاصله نداشت، اما در روزهایی که جوانان وطن در خط مقدم جبهه جانشان را کف دست گذاشته بودند، با روحیه‌ای مملو از نوع‌دوستی منتظر اعزام به جبهه و قدم برداشتن در راه کمک‌رسانی به مجروحان جنگی بود؛ «وقتی اعلام شد که جبهه به کادر درمان و پرستار نیاز دارد، انگار نیرویی قدرتمند مرا به رفتن فرامی‌خواند. ۲۰ پراندم در جبهه بودند و پدرم هم در یادگان خدمت می‌کرد. در چنین شرایطی مجوز رفتن را به‌سختی از مادرم گرفتم و همراه دیگر دوستان و اعضای انجمن، راهی اهواز شدم. سال ۶۱ بود که در بخش آی‌سی‌یوی فرودگاه اهواز مشغول شدم.»



درتشر

خبر

تاکسیرانان بر تر منطقه ۱۲ را شناسید

برترین‌های حوزه حمل‌ونقل شهری و عمومی منطقه ۱۲ شناسایی و به‌مناسبت روز جهانی حمل‌ونقل قدردانی شدند. در نشست که با هدف قدردانی از دوچرخه‌سوار و راننده‌های برتر قلب تهران برگزار شد، «امیر یزدی» شهردار منطقه ۱۲، گفت: «شهرداری منطقه به‌منظور گسترش فرهنگ وظیفه‌شناسی و مردمداری در حمل‌ونقل عمومی، برترین‌های این حوزه را بر پایه نظر سنجی‌های میدانی شناسایی و انتخاب کرده است.» در این نشست از «هوشنگ آهنچی» به‌عنوان تاکسیران برتر، «علی تقی‌زاده» به‌عنوان اتوبوسران برتر و «صدیقه انصاری» به‌عنوان دوچرخه‌سوار برتر منطقه ۱۲ با اهدای لوح و جوایز نفیس قدردانی شد.



اهدای کتاب به کتابخانه‌های محروم

ویژه برنامه‌ی امین‌دوره هفته کتاب جمهوری اسلامی برای دومین بار با اهدای ۲۵۰ نسخه کتاب به کتابخانه‌های محروم برای ترویج و تبلیغ فرهنگ کتاب و کتابخوانی از سوی فرهنگسرای رازی اجرا شد. این اقدام با هدف انتقال اندیشه و آگاهی به گروه‌های مختلف جامعه، ترویج فرهنگ کتاب و کتابخوانی و افزایش سرانه مطالعه بین نوجوانان به دبیری کتابخانه رازی اجرا شد. این برنامه از سوی فرهنگسرای رازی با مشارکت و همکاری کتابخانه‌های تحت پوشش سازمان فرهنگی - هنری تهران تهرانی برای دومین سال متوالی صورت گرفت.



نخیه محله

خلاقانه درس بخوان!

«سپهر عباسی» ۱۲‌ساله، یکی از دانش‌آموزان خلاق پژوهش‌سرای جوان منطقه ۵ است. عباسی با ساخت لول موی گیاهی توانست مقام اول جشنواره جابربن حیان را به دست آورد و عنوان دانش‌آموز پژوهشگر برتر را کسب کند. عباسی درباره موفقیت ساخت لول گیاهی می‌گوید: «مدت‌ها درباره لول موی گیاهی تحقیق کردم. نتیجه کار موفقیت‌آمیز بود. لول مویی ساختم که حالت‌دهنده قوی می‌است، پایه گیاهی دارد، تقویت‌کننده و ضدشوره و ضدخارش است و خواص زیادی برای ما دارد.» او پژوهش را مهم‌ترین بخش از تحصیل یک دانش‌آموز می‌داند: «درس خواندن زمانی ارزشمند است که بتوانی از آن بهره‌مندی بگیری. پژوهش، درک مطلب را افزایش می‌دهد. در مدتی که با پژوهش‌سرا آشنا شدم و روش تحقیق را یاد گرفتم، برای من بسیار مفید بوده است.» عباسی اما با ابراز تأسف از اینکه دانش‌آموزان فقط روی درس خواندن متمرکز می‌شوند و کادر مدرسه هم چندان وارد این مقوله نمی‌شوند، از نبود حمایت‌ها گلّه می‌کند و می‌گوید: «وقتی ایده‌ای را ارائه می‌دهیم و پژوهش به نتیجه می‌رسد، باید مورد حمایت معنوی هم قرار بگیرد؛ یعنی نباید دست‌آورد هایمان در کمک‌خانه خاک بخورد و انگیزه‌ها از بین برود.»

محله به محله

عملیات نجات برای احيای فضای سبز شهرک آپادانا

اهالی شهرک آپادانا سال‌هاست از ۱۳ هکتار فضای سبز نگهداری می‌کنند. این نکته سبز در آلوده‌ترین محدوده غرب تهران، جایی که دود اتوبوس‌های پایانه غرب و پارک‌سوار آزادی تنفس را سخت کرده‌است، غنیمت بزرگی به حساب می‌آید. حالا اما خبر رسیده که حال این ریه تنفسی خوش نیست و بزمردگی تهدیدش می‌کند. علی کریم‌زاده، رئیس هیأت‌مدیره مرکزی شهرک آپادانا، می‌گوید: «فاز در آپادانا وجود دارد. ساکنان هر فاز مدیریت فضای سبز بخش خودشان را بر عهده دارند. اما برای مراقبت از این سرباز سبز تنها عزم و اراده ساکنان کافی نیست. همچنان که طی سال‌های اخیر به دلیل کمبود آب، بخشی از درختان خشک شده است.» او ادامه می‌دهد: «فضای سبز آپادانا از طریق ۲۴ چاه عمیق آبیاری می‌شد تا اینکه اوایل سال ۱۴۰۰ سازمان آب یکی از چاه‌های شهرک را پلمب کرد. بدهی به سازمان آب باعث پلمب یکی از چاه‌های شهرک شده است. پرداخت این هزینه هم برای اهالی امکان‌پذیر نیست.» برای اهالی آپادانا نمی‌کند وظیفه نگهداری از درختان و فضای سبزشان بر عهده چه سازمان و ارگانی قرار می‌گیرد. آنها معتقدند در این شرایط، ضروری است که سازمان‌ها و ارگان‌های مربوطه این مسئله را با جدیت پیگیری کنند و برای حفاظت از فضای سبز، مسئولانه با پیش‌بگذاردند تا غرب تهران این بخش ارزشمند از محیط‌زیست را از دست ندهد.



مداوم از او، بعد از یک هفته با محمد صفدری، مجروح و جانباز ۵۰ درصد جنگ، سر سفره عقد نشستیم.

خانوادگی در صف اول گروه جهادی

بعد از ۲۵ سال خدمت در بخش‌ها و بیمارستان‌های مختلفی مثل بیمارستان مفید و بیمارستان امام‌حسین (ع)، سال ۱۳۸۹ بازنشسته شد اما حتی بازنشستگی هم باعث نشد این بانو، پرستاری را کنار بگذارد: «دخترم صاحب ۴ فرزند دوقلو شده بود که یکی از آنها دچار بیماری بسود و نیازمند مراقبت. دائم او را بیمارستان می‌بردم و در خانه هم خودم به او رسیدگی می‌کردم تا اینکه شرایطش بهتر شد. اما در همان برهه بود که کرونا آمد و دیدن نگرانی‌های مردم دوباره اجازه نداد من یکجا بنشینم. دنبال این بودم که به هر طریقی به مردم کمک کنم. زنگ زدم به انجمن بازنشستگی دانشگاه علوم پزشکی و خودم را به‌عنوان نیروی داوطلب معرفی کردم. گفتند سامانه ۴۰۳۰ نیرو می‌خواهد و من هم فوراً به‌عنوان کارشناس در آنجا مشغول کار شدم. بعد از مدتی، تصمیم گرفتم این بار با گروه یاس فاطمی همکاری کنم و حدود ۳ سال است که با این گروه جهادی همراه هستم. حداقل ماهی یک‌بار با سفر به نقاط محروم از روستاهای اطراف تهران و روستاهای آپادانا، مشغول و... به مردم کمتر برخوردار خدمات پزشکی عمومی، دندان‌پزشکی، ماما، روانشناسی و... ارائه می‌کنیم. خوشبختانه همسر هم در بخش تدارکات و پشتیبانی با ما همراه است و با خیال راحت در جایی که عشق و علاقه‌ام آنجاست.»